



تنهایی لیلا

وقتی نازک نارنجی‌های مدرسه در خطرند

زهرا و اف

خانمی میان‌سالی برای مشاوره مراجعه کرده بود و نگران دختر ۱۷-۱۸ ساله‌اش بود. به گفته خودش بعد از سال‌ها خدا یک دختر به نام لیلا به او داده بود که تمام زندگی‌اش در همین یک دختر خلاصه می‌شد؛ اما اوضاع بر وفق مرادش پیش نمی‌رفت. مشکل این بود که مادر از این که دوستان دخترش با برخی حرف‌ها و رفتارها موجبات ناراحتی دخترش را فراهم آورده بودند، عصبانی شده و بدون اطلاع دختر، کاری کرده بود که رابطه دخترش با دوستانش قطع شود تا دیگر کسی دخترش را ناراحت نکند! و حالا نگران بود که تنهایی دخترش و قطع رابطه‌اش با دوستان، دارد به افسردگی او می‌انجامد!

و این داستان چه قدر برای من آشنا بود. یاد دوران مدرسه خودم افتادم. این‌که همیشه در هر کلاسی حداقل یک نفر بود که کسی نباید کمتر از گل به او می‌گفت؛ چون مادرش اگر می‌فهمید، فردایش مدرسه بود و به عالم و آدم شکایت می‌کرد! حتی اگر کسی که دخترش را رنجانده بود، معلم کلاس یا مدیر مدرسه می‌بود! یاد همان نازک نارنجی‌های مدرسه افتادم که معمولاً تنها بودند و دوستان چندانی نداشتند، چون محبوب نبودند و اکثر بچه‌های کلاس از آن‌ها کینه داشتند. یاد خودم افتادم که وقتی در دوران دبستان مبصر کلاس بودم، اسم دختر همسایه‌مان را پای تخته در ستون «بدها» نوشتم و مادرش همان روز در خانه ما آمد و داد و بی داد راه انداخت که دخترم از وقتی به خانه آمده به خاطر کار تو گریه می‌کند! و من همان‌جا مجبور شدم قول بدهم دیگر هرگز اسمش را در ستون «بدها» ننویسم! همین دختر همسایه ما، چند سال پیش در

زندگی مشترکش نتوانست دوام بیاورد و طلاق گرفت؛ در حالی که تازه ازدواج کرده بود، و البته این طلاق نسبتاً قابل پیش‌بینی بود.

● چه باید کرد؟

حقیقت این است که همه کودکان باید در طول رشد، سطح بهینه‌ای از ناکامی را تجربه

کنند. ما همیشه نگران این هستیم که فرزندانمان دچار رنج و ناکامی فراوان نباشند و مدام این پیام را به گوش همه می‌رسانیم که: «دوس ندارم قند توی دل بچام آب بشه»؛ اما دقیقاً همان‌طور که تجربه زیاد ناکامی و رنج می‌تواند به روان فرزندان آسیب بزند، عدم تجربه هرگونه رنج و ناکامی هم

و موفق نمی‌توانند باشند. احتمال طلاق و زندگی مشترک بی‌ثبات و پر مشکل در چنین افرادی نیز بالاتر است. محبت والدین به فرزند هر چه بیشتر باشد بهتر است، اما نگرانی افراطی و مراقبت بیش از حد برای این‌که فرزند هیچ‌گاه شکست، ناکامی، غم و رنج را در مدرسه یا خارج از مدرسه تجربه نکند، جز آسیب، ضعف روانی و شکل‌گیری شخصیتی ناکارآمد، هیچ نتیجه دیگری ندارد.

● یادمان باشد...

فرزندان ما، ساعت‌های زیادی از روز را در مدرسه می‌گذرانند؛ ساعت‌هایی که فرزند و نشیب زیادی دارد. ساعت‌هایی که گاهی از آن را شادند و گاهی غمگین. چه از جهات تحصیلی، نمره، امتحان و چه از لحاظ روابطشان با معلم، مدیر، ناظم و همکلاسی. به اندازه‌ای که لازم است در امور مدرسه فرزند دخالت کنیم. بگذاریم گاهی طعم تلخی روزگار را بچشند. این کار به معنای سنگدلی یا بی‌توجهی ما نخواهد بود؛ بلکه تدبیری برای مدیریت یک آینده خوب به دست خود فرزند است.

جز تباه شدن روان و شخصیت و حتی آینده و زندگی فرزند ندارد. والدین این چنینی، معمولاً فرزندانی تحویل جامعه می‌دهند که هم به دلیل توقعات و زودرنجی بیش از حد برای دیگران خسته کننده و آسیب زنده هستند و هم به دلیل ضعف روانی و شخصیت خام در زندگی خود چندان راضی

آسیب زنده است. برآورده شدن بیش از حد نیازها و خواسته‌های کودک و تلاش افراطی والدین برای این‌که همه چیز طبق میل و خواسته فرزندشان باشد و هیچ چیزی در این دنیا خاطر فرزندشان را آزرده نسازد، شاید در نگاه ساده انگارانه عشق و فداکاری والدین به نظر برسد، اما در واقع هیچ نتیجه‌ای

